



## مغزهای بزرگ زنگ نرزه اولش ه دو چشم دارد

فیروزه کوهیانی

نویسنده و طنزپرداز



وی در تابستان داغ سال ۱۳۳۴ چشم به مشهد گشود. به گفته‌ی شاهدان، به محض متولد شدنش قابله را فیتله پیچ کرده و دو امتیاز گرفت. از همان نوزادی سر کشتی را با دیگر نوزادان باز کرده بود و حتی با وسایلش، شیشه شیرش، تشک و بالشش، گهواره‌اش، همه به جز پوشکش، کشتی می‌گرفت. بچه‌های فامیل از ترس اینکه امتیاز از دست بدهند به او دست نمی‌دادند.

پدرش از حدوداً ۱۰ سالگی او را به سمت تشک کشتی هول داد، البته چاره‌ی دیگری هم نداشت چرا که بچه‌های فامیل و بچه محل‌ها دیگر جای سالمی برای اجرای فن جدید در بدنشان نداشتند. وی که آرزوی بازی‌های المپیک را در سر می‌پروراند، بیخیال بچه‌محل‌ها نشد و با هرکس و همه‌جا حتی دم در خانه هم تمرین کشتی می‌کرد تا این که یک روز از ناحیه‌ی دست راست آسیب دید و وی دیگری سابق نشد.

چغرد بدن (به گفته‌ی خودش)، به توصیه‌ی دکتر مینی بر کشتی نگرفتن گوش نداد و حتی قهرمان آموزشگاه‌ها و نایب قهرمان جوانان کشور شد تا به همه ثابت کند که با یک دست هم می‌شود کشتی‌گیر شد اما انگشتانش که خواب دیگری برای او دیده بودند شل و بی‌حس شدند، عصب‌هایش نیز به خواب رفته و در مقابل نیشگون‌های دکتر بی‌تفاوت فقط نگاه می‌کردند. نهایتاً مجبور شد برای جراحی به آلمان برود و وی ایندفعه واقعا وی سابق نشد و مجبور شد کشتی را کنار بگذارد. او که دیگر فرصت حضور در المپیک به عنوان کشتی‌گیر را نداشت، تصمیم گرفت وی جدیدی بشود و جور دیگری به جامعه‌ی کشتی خدمت کند پس به سمت دبیری ورزش رفت. در مربی‌گری از روش‌های علمی و فشرده استفاده می‌کرد. کم کم به داوری و کارشناسی هم روی آورد.



خبرچین (به گفته‌ی حسودان)، سال ۶۲ در حالی که پای تلویزیون لم داده بود و تخمه‌اش را می‌خورد، متوجه تلفظ اشتباه فنون از طرف گزارشگر فوتبالی شد که به دلیل نبود نیرو برای گزارش کشتی گذاشته بودند. سریع به صدواسیما تماس گرفت و غلط‌گیر بازی در آورد. صدواسیما بی‌باک نیز از آب گل آلود ماهی گرفته و تا تنور داغ دیدند وی را به گزارشگری کشتی جسیب‌بندند. بعد از دادن آزمون (از همان آزمون‌ها که قبل از ورود به هر جایی می‌گیرند و جوری می‌گیرند که طرف قبول نشود) وارد عرصه‌ی گزارشگری و مجری‌گری شد.

صدای کشتی ایران (به گفته‌ی دوستان و دوست‌داران) که روزی آرزو داشت در المپیک کشتی بگیرد بعد از گزارش‌های هیجان‌انگیزش در جام تختی و مسابقات آسیایی بلاخره به المپیک رفت. چیزی که در گزارش‌های او مردم را قلقلک می‌دهد خلاقیت در بیان جملاتی است که به گفته‌ی خودش دلی و فی‌البداهه می‌آید اما به گفته‌ی ما خاص و برگرفته از هوش است.

اصطلاح ساز قهار که واقعا شیرمادر و نان پدر حلالش باد موفق‌ترین گزارشگر در عرصه‌ی کشتی است و تا به حال کسی نتوانسته مثلش غرور ملی را این‌گونه به خون بیننده‌ی کشتی تزریق کند.

او که عامل پیشرفتش را سلامتی در گزارش و وابسته نبودن به جایی می‌داند کسی نیست جز هادی عامل.

خسته نباشی پهلوان.  
خداقوت دلاور.

طنز  
تقویم تاریخ

## خوردن ایران با دو هورت و نیم

بهزاد توفیق‌فر

طنزپرداز



### • ۱۴ آذر ۱۳۹۲ (۲۰۱۳) - درگذشت نلسون ماندلا، رهبر کنگره ملی آفریقا و جنبش ضد آپارتاید

هشت سال قبل در چنین روزی، آپارتاید، به زبان هلندی یعنی ۹۰ درصد مردم سیاهپوست بومی کهن آفریقای جنوبی، باید برده و نوکر آن ۱۰ درصد هلندی‌ها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌هایی باشند که برای دزدیدن الماس و نفت و سایر منابع آنجا آمده‌اند. تازه مهمان‌نوازی هم بکنند و هرچه امکانات رفاهی، تفریحی، خوراکی، پوشاکی، هوایی و غیره‌ای هست را هم «فقط» سیاهپوست‌ها استفاده نکنند.

### • ۱۵ آذر ۱۳۰۴ - انحلال مجلس شورای ملی و موروثی شدن سلطنت پهلوی توسط سردار سپه

نود و هشت سال پیش در چنین روزی، رضا پالانی، معروف به شصت‌تیر، قلدر، ماکسیم، زمین‌خوار، بستی و پهلوی؛ با اشاره انگلیس همه نوکران را به خط کرده بود تا به بهانه جمهوری، قاجار را منقرض کند و بعد خودش شاه بشود. مخالفان را هم با داغ و درفش توجیه می‌کرد. یکی از آن نوکران، ضیاء الواعظین (یکی از خوانین و نماینده مجلس شورای ملی) و یکی از این مخالفان، ملک الشعراء بهار بود. شعر زیر از بهار است:

ضیاء الواعظین، آن لوس ریقو / کند از بهر جمهوری هیاهو  
چه جمهوری؟! عجب دارم من از او / مگر او غافل است از قصد «یارو»  
که می‌خواهد نشیند جای قاجار / همانطوری که کرد آن مرد افشار\*  
\* نادرشاه افشار



اشاره کاریکاتور  
روی جلد مجله  
توفیق به دزدی  
مکرر شرکتهای  
نفتی غربی و  
کلاه گشادی که  
بعد از کودتای  
۲۸ مرداد ۱۳۳۲  
بر سر مردم ایران  
گذاشته شد.

### • ۱۶ آذر ۱۳۳۲ - حمله گارد شاهنشاهی به دانشکده فنی و شهادت سه دانشجوی دانشگاه تهران

دقیقاً هفتاد سال پیش در چنین روزی، بیست و هشت مردادماه ۱۳۳۲ شمسی، شعبون بی‌مخ، پتری بلنده، رشیدیان‌ها (جاسوسان انگلیسی) و زاهدی‌ها (جاسوسان آمریکا) طی عملیاتی موسوم به چکمه یا آزاکس یا روزولت (رییس وقت سازمان سیا) یا پنجه گوزن یا یک عضو دیگر از یک حیوان دیگر، ریختند توی خیابان‌ها. همزمان، وضعیت مصدق اینطوری بود که بعد از به قدرت رسیدن، برای هشدارهای آیت‌الله کاشانی هیچ نوع سبزی (از جمله تره) هم خرد نمی‌کرد. مجلس شورای ملی را «به علت تغییر شغل» تعطیل کرده بود. افراد معلوم الحال دولت قبل (مثل تیمسار زاهدی) را در دولتش به کار گرفته بود و چون داشت به آمریکا التماس می‌کرد که وامی چیزی به ایران بدهد، به توده‌های او رو نمی‌داد. لذا وقتی اراذل و اوباش انگلیسی - آمریکایی ریختند توی خیابان‌ها، ظرف نصف روز، تیمسار نصیری با تانک وارد خانه نخست وزیر شد. زاهدی نخست‌وزیر شد. شاه از فرار بازگشته شد. رابطه با انگلیس دوباره وصل شد. نفت ایران برای مدت چندبرابر و قیمت کمتر، بالمره به کنسرسیوم انگلیسی - آمریکایی واگذار شد. نماینده‌های وطن‌پرست مجلس و نیروهای آیت‌الله کاشانی هم یا تبعید شدند یا یک اتاق «ویژه» توی زندان گرفتند. البته که عوامل کودتا مدال رستاخیز گرفتند و مناصب کشوری و لشگری را اشغال کردند.

شاه هم برای اینکه به آمریکا ثابت کند حقوق‌اش را هدر نداده، گفت وقتی نیکسون آمد ایران، یک دکترای افتخاری حقوق ر به او بدهند. افراد گارد هم با ژ-۳ و باتوم رفتند دانشگاه تهران تا مقدمات مراسم دکترای افتخاری را فراهم کنند. توی همین فراهم کردن، سه نفر از دانشجویان به نام‌های مصطفی بزرگ‌نیا و احمد قندچی و مهدی شریعت‌رضوی به ضرب گلوله گارد شاهنشاهی کشته شدند و بیشتر از دویست نفر هم زخمی و مجروح و این‌ها شدند که در زمان پهلوی‌ها کاملاً طبیعی بود.

بد نیست بدانید که دکتر علی‌اکبر سیاسی، رییس وقت دانشگاه تهران و تعدادی از استادها و دکترهای معروف، خیلی فوری تشکیل جلسه دادند و همینطور که چایشان را از نعلبکی هورت می‌کشیدند، تصمیم گرفتند جنس کلاسور مدرک دکترای نیکسون، چرم تبریز باشد یا مشهد و دختر موشرابی از کجا پیدا کنند که رنگ چشم‌هایش با رنگ کلاسور مذکور ست باشد و روز جمعه آمدند دانشگاه و دودستی همه را به نیکسون تقدیم کردند، به هورت هم روش!